سخنی با مخاطبان

همراه «شرق» با نسخه الکترونیک

• بعد از شیوع بیماری کووید ۱۹ در کشور و شدت گسترش آن در آستانه نوروز، تصمیم به رایگان‌شدن سایت روزنامه و تداوم انتشار نسخه الکترونیک «شرق» در ایام نوروز گرفتیم. تلاش همه همکاران بر این بود که با وجود دشواری کار در ایام تعطیل، امسال تولید محتوای علمی و دقیق برای آگاهی‌بخشی به مخاطبان ارجمند و مردم ایران ادامه یابد تا در جولان اخبار و مطالب غیر مستند، ما بر عهد خود با مردم پایبند بمانیم و پل ارتباطی میان چهره‌های دانشگاهی و نخبگان و کارشناسان با مردم، در «شرق» برقرار بماند. این روندی است که در تمام دنیا در حال پیگیری است و نشریات و روزنامه‌ها با قدرت بیشتر در حال انتشار بوده و خبرنگاران آزادانه جهت کسب اخبار درست، در مناطق مختلف جهان به تهیه گزارش و گفت‌وگو مشغول هستند. متأسفانه در شرایطی که در حال آماده‌سازی اولین نسخه کاغذی سال ۹۹ برای شنبه ۱۶ فروردین بودیم، کمیته اطلاع‌رسانی و مدیریت جو روانی ستاد ملی مقابله با کرونا و معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد اعلام کردند برای جلوگیری از شیوع کرونا، انتشار نسخه کاغذی نشریات، ممنوع است. در سه روز گذشته، تعداد زیادی از کارشناسان، فعالان و اصحاب حوزه رسانه، مدیران مسئول و حقوقدانان، نسبت به این تصمیم که بدون مشورت و شنیدن دیدگاه‌ها و راهکارهای صاحب‌نظران این عرصه گرفته شده، اعتراض داشتند و خواستار تجدید نظر دولت در این تصمیم شده‌اند؛ چرا که صرف نظر از اشکال بالا و خطر جولان فیک‌نیوزها، می‌تواند نفس‌های به‌شماره‌افتاده مطبوعات در شرایط اقتصادی نامساعد دو سال اخیر را کاملا قطع کند. اما فعلا این تصمیم دولت در جای خود باقی است. بر همین اساس «شرق» از روز شنبه ۱۶ فروردین در ۸ صفحه به صورت الکترونیک منتشر می‌شود تا با وجود همه تنگناهای اقتصادی، مسیر اطلاع‌رسانی حرفه‌ای برای مخاطبان عزیز و مردم فهیم ایران، همچنان باز بماند. در ایام نوروز رسانه‌های اجتماعی «شرق» مانند صفحه اینستاگرام، کانال تلگرام و حساب رسمی توییتر نیز انتشار محتوای مولتی‌مدیا اعم از متن، ویدئو و پادکست را با موضوعات مختلف دنبال کرد؛ روندی که به یاری حق و همراهی شما، در سال جاری با قدرت بیشتر دنبال خواهد شد.

ناگفته پیداست که حمایت شما خوانندگان عزیز، همواره مایه دلگرمی یکایک دست‌اندرکاران روزنامه «شرق» است.

ادامه از صفحه اول

توپ کرونا در زمین ایران و آمریکا

۲- سوی دیگر داستان مربوط به روحیات زمامداران است. اگرچه کاربرد فشار به ایران از گذشته وجود داشته، اما از تاریخ روی کار آمدن دونالد ترامپ شدت یافته است. چرا؟ این برمی‌گردد به روحیه رؤسای جمهور آمریکا یا هر کشور دیگر. ترامپ برخلاف اوباما آدمی دموکرات‌منش نیست؛ روحیه ترامپ حتی با فلسفه حکومت دموکراتیک در آمریکا نیز همخوانی ندارد. ترامپ ضمن اینکه فردی باهوش و زرنگ است، از روحیه رویاروطلبی برخوردار است. برای روشن‌کردن این نکته باید یک سنت قدیمی در ایران و جهان را یادآور شد؛ هم در ایران و هم در امروزی‌ترین و پیشرفته‌ترین کشورهای جهان، دو روحیه متفاوت در جامعه وجود داشته و دارد: یکی آنچه در کل جامعه می‌گذرد که گرایش به دموکراسی، همکاری، دلسوزی و کمک به یکدیگر دارد و دوم، روحیه رویارویی است که نمود آن را می‌توان در زورخانه‌های قدیمی ایران و استادیوم‌های ورزشی ایران و جهان یافت؛ این روحیه نقطه مقابل همکاری و دموکراسی است. بازیکنان در دو گروه رقیب شکل گرفته‌اند و از اول تا آخر بازی، همه تلاش خود را می‌کنند که بر حریف خود غلبه کنند؛ کشتی‌گیران یکدیگر را به زمین بزنند، فوتبالیست‌ها توپ خودشان را به دروازه رقیب بزنند و تماشاچیان نیز که همان مردم شهری و در ظاهر دموکرات‌منش هستند، با دست‌زدن و پاکوبیدن و جیغ و فریاد و لباس‌های متفاوت تن‌کردن از این رویارویی استقبال می‌کنند؛ حتی پولی که برای خرید بلیت مسابقه می‌پردازند، بیش از پولی است که در زندگی اجتماعی خود به فقرا صدقه می‌دهند. رئیس‌جمهور کنونی آمریکا از این رویارویی طلب‌هاست. هیچ نیازی به توضیح بیشتر ندارد؛ ما حتی در اجتماع شهری خودمان از کارهای ضد و نقضی که صورت می‌گیرد، حمایت می‌کنیم. از یک سو از حیوانات حمایت می‌کنیم و از سوی دیگر از خوردن کباب و کتلت گوشت همان حیوانات لذت می‌بریم. این داستان هم سری دراز دارد. ایجاد رابطه میان آمریکا و ایران هم از همین قواعد طبیعی پیروی می‌کند؛ یا ما می‌خواهیم از مدل‌های منسوخ استفاده کنیم یا از آنچه در مجامع دموکراتیک متداول است، درس بگیریم. در فضای کرونازده جهان امروز، می‌توان از این تهدید بشری برای خلق فرصت‌های ارتباطی میان انسان‌ها و کشورها بهره برد.

کژی و کمال

یاشار نورایی
منتقد

مجموعه تلویزیونی پایتخت، به‌عنوان یک سریال پربیننده و پول‌ساز، در مدت‌زمانی نزدیک به یک دهه که از نمایش اولین سری آن می‌گذرد، کمتر مورد تحلیل جدی قرار گرفته و بیشتر نوشته‌ها درباره آن از حد تمجید احساسی فراتر نرفته‌اند! این کمبود در تحلیل بیشتر از اینکه به بی‌تفاوتی منتقدان جدی نسبت به این مجموعه مربوط باشد، ناشی از کیفیت خود سریال است که سال‌به‌سال نه‌فقط بهتر نشده؛ بلکه پسرفت هم کرده است. در این هشت سال، تحولات اجتماعی و سیاسی مهمی رخ داده که هرگونه درک و دریافت این سریال را تابع خود کرده است؛ همان نکته‌ای که سازندگان مجموعه هم در گفته‌های خود بر آن تأکید می‌کنند تا این مجموعه را بازتاب اوضاع و فرهنگ ایرانی در گذار از یک دولت اصولگرای عوام‌فریب به دولتی اصلاح‌گرا ببینیم. طبیعی است که از این منظر، توقع بیننده از سریال بالاتر می‌رود؛ زیرا انتظار دارد که سریال حتی در محدوده‌ای کوچک، بخشی از تغییر و تحولات فرهنگ ایرانی را ثبت کند و با توجه به پیشرفت‌های جهانی در سریال‌سازی، کیفیت بصری آن هم قسمت به قسمت بهتر شود؛ اما سریال در بازتاب برخی وقایع و خصوصیات قومی و طرح موضوع، کاملا محافظه‌کارانه پیش می‌رود و درباره کیفیت بصری مجموعه هم جز تأسف، نظر خاصی نمی‌توان داد.

ریشه‌یابی این کاستی‌ها، چند نکته مهم را درباره این مجموعه معلوم می‌کند. نخست محدودیت‌های رسانه ملی است که در دست‌به‌دست‌شدن مدیریت آن و اعمال سلیقه‌هایی که در سخت‌گیری و سهل‌گیری افراطی در نوسان هستند، مدام دامنه انتقادی سریال را محدود می‌کنند و عملا شکل چهل‌تکه‌ای به این مجموعه داده است. در ثانی سریال تابع بودجه‌ای است که برایش در نظر گرفته شده و در نبود یک ساختار منسجم و قائم به ذات، زمینه و موضوع و اتفاق‌های هر فصل سریال بنا بر امیال سفارش‌دهنده و صاحب سرمایه می‌تواند تغییر کند. شخصیت‌ها می‌توانند درگیر مسائل خاور دور و چین شوند و در قسمت‌های بعد به مسخره‌ترین شکل با بالن سر از باختر دربیاورند تا با تانک با داعش بجنگند و بعد هم برگردند روستای‌شان! طبیعی است که در محدوده تعریف‌شده تلویزیون، گریز به چین و ترکیه، نوعی باج‌دادن به تماشاچی بخت‌برگشته است که تور تفریحی کشورهای همسایه برایش آرزو و عقده شده است. سومین نکته تأثیری است که محدودیت‌ها در محدودشدن ذهن کارگردان و نویسنده و عوامل تولید و تماشاچی می‌گذارند. کسی که مدام ترس از پیشرفت دارد، عقب می‌ماند و در نبود یک مشوق دانا و صاحب سلیقه و معیاری مشخص، منطقا سطح کیفی سریال افت می‌کند و سریال با سرهم‌کردن و سمبل‌کاری ساخته می‌شود.

دراین‌میان بنا بر خصیصه فرهنگی ایرانی که پول حلّال همه مشکلات است، عملا سریال به مجموعه‌ای از تصاویر برای تبلیغات تبدیل شده که احیانا دو تا جوک و طعنه بی‌مزه و دم‌دستی و کنایه سیاسی بدون بو و خاصیت هم در آن گنجانده شده است. طبیعی است که این افت کیفی، به چشم تماشاچی و منتقد هم باید بیاید و فارغ از تعریف دوباره فلان دیالوگ یا گویش بامزه، درباره روند داستان، قاب‌بندی اثر، ریتم و تطابق محصول با انتظاری که از آن می‌رود، نظر انتقادی بشنویم؛ اما مشکل از آنجا ناشی می‌شود که واکنش مخاطب و زیبایی‌شناسی پدیده بصری، تکامل همسان نمی‌یابند. در این هشت سال، تکامل داستان‌گویی و اجرا در سریال‌های خارجی جهشی شگفت‌انگیز داشته و مدام در حال پیشرفت است؛ بنابراین حس زیبایی‌شناسی بیننده‌ای پیگیر سریال‌های خارجی و حتی کسانی که اتفاقا تماشاگر این سریال‌ها بودند، اگر دچار عقب‌ماندگی ذهنی نباشند، ترقی می‌کند و انتظارشان از مفهوم سریال بالا می‌رود؛ اما در ایران انگار همه چیز به هنگام رسیدن به حد مشخصی از رشد متوقف می‌شود. نه‌فقط در زمینه محصولات بصری؛ بلکه در زندگی روزمره هم حد توقع مشتری و خریدار و مصرف‌کننده به‌شدت پایین است و به هر کژی و نقصانی خو می‌کند. مثال ساده‌اش اغذیه‌فروشی‌هایی است که زمانی به دلیل کیفیت متفاوت اسم درکردند و مدت‌هاست کیفیت غذای‌شان پایین آمده و مشتری‌ها هم به امر واقف هستند؛ باوجوداین برحسب عادت باز هم به همان اغذیه‌فروشی می‌روند، انگار باید رفتاری بی‌معنی را به جا بیاورند! عدم مطالبه‌گری شهروندان در امر سیاسی و اجتماعی، خلقیات آدم‌ها را هم در امور فرهنگی تغییر می‌دهد و با بی‌تفاوتی و حتی اتلاف وقت و ذوق به تماشای مجموعه‌هایی می‌نشیند که در تکراری‌بودن موقعیت‌ها و جنس یکنواخت بازی‌ها، کم از انبوه تبلیغاتی ندارند که میان‌شان پخش می‌شوند. مشکل اینجاست که برای رساندن چند ایده به قسمت‌های طولانی یک مجموعه تلویزیونی، به غیر از موقعیت‌های ایستا، حرکات طبیعی آدم‌ها و کشمکش‌ها هم الکی کش داده می‌شوند، زوایای غریب بی‌دلیل و به‌وفور در سریال گنجانده می‌شوند و سریال در حد یک آتراکسیون و سیرک تنزل می‌کند. در نتیجه، با توجه به روحیه پذیرنده تماشاگر، معمولی‌ترین چیزها را به‌عنوان طنز و شوخی به او می‌دهیم و سطح سلیقه او را در یک دهه یکسان و حتی نازل نگه می‌داریم! در نتیجه مفهوم ریتم در اینجا به پرکردن اوقات فراغت تقلیل می‌یابد و عملا از یک ساعت هر قسمت، ۱۰ دقیقه برای پی‌گرفتن وقایع کفایت می‌کند!

برای همین می‌توانیم درباره پدیده‌هایی از جنس پایتخت، منتقد باشیم؛ چون برآمده از وضعیتی ناسالم‌اند و به جای بهبود اوضاع، از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند. قومی را به شکل اجسام درآورده و هنوز با سایز شکم و ابروی پرپشت و قد دراز و مسخره‌بازی از تماشاگر خنده می‌گیرند! به جای تقویت خودفرهیختگی در بیننده، او را به لحاظ ذهنی و سلیقه‌ای عقب‌مانده نگه می‌دارند و باعث تکامل او نمی‌شوند. به وضعیت موجود ظاهرا معترض هستند؛ اما از نابسامانی بیشتر بهره می‌برند تا نظم و کمال؛ و هیچ روزنه‌ای برای بهترشدن به بیننده نشان نمی‌دهند جز چند نصیحت دیکته‌شده بی‌بخار!

می‌توان دلبستگی به «پایتخت» را تجلی روحیه مسامحه‌گر ایرانی دانست که به تأسی از خیام دم را غنیمت می‌شمرد و جست‌وجو برای کمال را به آینده واگذار می‌کند، اما از سوی دیگر، در عصری زیست می‌کنیم که مرزهای آن مدام کم‌رنگ می‌شوند و ماندن در چهاردیواری کوچک و بسنده‌کردن به نقش خوش قالی و کاشی، چندان طبع آدم امروزی را ارضا نمی‌کند. طبیعی است که برای محصولات سیمای ملی، که سال‌هاست از استاندارد جهانی عقب مانده‌اند، به‌سختی می‌توان معیار جهانی به کار بست، اما با ذهنیت خودمان و طبع زیبایی‌شناسی‌مان چه کنیم؟ آن را تقلیل دهیم یا ارتقا؟

لبه تیغ

بهناز شیربانی: سریال «پایتخت» ۱۰ساله شد؛ مجموعه‌ای که فصل ششم آن شب‌های نوروز ۹۹ روی آنتن شبکه یک سیما می‌رود و تا به اینجا عنوان نخستین سریال دنباله‌دار رسانه ملی را به خود اختصاص داده است. هرچند که عمر ۱۰ساله این سریال پرچالش، عموما بحث و نظرهای مختلفی هم به همراه داشته و صف مخالفان و موافقانش کم نبوده است. نخستین فصل از این مجموعه نوروز سال ۹۰ روی آنتن رفت. محسن تنابنده طراحی فیلم‌نامه و نقش اصلی این سریال را عهده‌دار شد و شروع به نگارش متنی کرد که شخصیت‌هایش را خوب می‌شناخت و سعی داشت با طیف گسترده‌تری از مخاطبان ارتباط بگیرد، از طرف دیگر چینش بازیگران مقابل دوربین و کارگردانی که اغلب تجربه‌های موفقی در تلویزیون به نامش ثبت شده، همگی ساخت سریالی سرگرم‌کننده و متفاوت را نوید می‌داد.

خانواده‌ای که قبل از تحویل سال نو تصمیم می‌گیرند به تهران مهاجرت کنند و در هنگام ورود به پایتخت با مشکلاتی مواجه می‌شوند. «پایتخت» با این قصه آغاز شد و بلافاصله توانست به یکی از محبوب‌ترین سریال‌های تلویزیون تبدیل شود و سازندگانش را به صرافت انداخت تا بلافاصله به فکر فصل دوم آن باشند. تجربه سریال‌سازی در فصول متعدد که عموما در تلویزیون ما تجربه شکست‌خورده‌ای تلقی می‌شد، این نگرانی را برای سازندگان پایتخت داشت که شاید بار دیگر موفقیت فصل یک تکرار نشود و ازاین‌رو تمرکز روی قصه و ارتباط شخصیت‌ها اولویت اصلی سازندگانش شد. توجه به مسائل سیاسی و نقدهای اجتماعی کم‌کم به سریال تزریق شد و مخاطبان این مجموعه در فصل دوم حال‌وهوای دیگری را شاهد بودند. این بار شخصیت‌های آشنای سریال را در لوکیشن‌هایی در جنوب ایران با حوادثی عجیب که برای‌شان اتفاق می‌افتاد، می‌دیدیم. موفقیت فصل دوم برای سازندگانش خوشایند بود و نویدبخش؛ که همچنان می‌توان به آینده ساخت این سریال امیدوار بود. پایتخت ۲ در کنار محبوبیت حداکثری‌اش، منتقدان سرسختی هم داشت. از چرایی به‌کارگیری لهجه مازندرانی گرفته تا انتقاد نماینده شرق مازندران که ساخت این سریال را نگاه توهین‌آمیزی به اقوام ایرانی توصیف کرده بود. با وجود همه فرازونشیب‌ها، این سریال به فصل سوم رسید. حالا دیگر شخصیت‌هایی که روزی گمان نمی‌کردیم به محبوب‌ترین چهره‌های تلویزیونی بدل شوند، تکیه‌کلام‌های‌شان سر زبان‌ها افتاد بود و بازپخش‌های این سریال، بسیاری را پای تلویزیون می‌کشاند. مردم پیگیر ساخت سریال بودند. خبرهایش را دنبال می‌کردند و وقتی محسن تنابنده در صفحه شخصی‌اش از ساخته‌نشدن فصل چهارم پایتخت نوشت، واکنش بسیاری از مخاطبان این سریال را در پی داشت. فشار و نقد بسیاری از مسئولان استان مازندران به نتیجه رسیده بود و مدیران تلویزیون را مجاب کرده بود تا قید ادامه ساخت این سریال را بزنند. در نهایت پس از ماه‌ها و تأیید محتوای این مجموعه، مذاکرات مدیران شبکه اول سیما برای ساخت فصل چهارم آن آغاز شد؛ اما خیلی زمان نبرد تا بار دیگر و در خلال پخش فصل چهارم پایتخت، بار دیگر نقدهایی را متوجه سازندگانش کند؛ که پررنگ‌ترین آن صحبت‌های حاج منصور ارضی، مداح مشهور تهران، بود. او در صحبت‌های کوتاهی با اشاره به سکانس مرده‌شورخانه در قسمت دوم این سریال، آن را «تمسخر مرگ» نامید و گفت: «با این کارها معارف دینی را زیر سؤال می‌برند و دین را به تمسخر گرفته‌اند. یواش‌یواش به مبانی دین رخنه می‌کنند این ملعونین. مردم حواس‌شان باشد. به این فیلم‌ها نخندید».

محسن تنابنده در بخشی از صحبت‌های خود با خبرگزاری ایسنا در زمان پخش فصل چهارم مجموعه، درباره نقدهای بی‌شمار سریال گفته بود: «ساخت یک مجموعه تلویزیونی که بتواند به سلایق متنوع و مختلف مخاطب پاسخ دهد، کار دشواری است و سریال پایتخت همین که به سری چهارم خود رسیده؛ یعنی تا حد زیادی در این زمینه موفق بوده و نتایج نظرسنجی سازمان نیز مؤکد همین معناست؛ اما متأسفانه برخی از منتقدان بدون شناخت از فرایند سریال‌سازی و دشواری‌های آن و با وجود استقبال بالای مردم از پایتخت آن را مورد بی‌مهری قرار می‌دهند. قطعا پایتخت ۴ واجد ضعف و کاستی‌هایی است که متأثر از زمان محدود و فشردگی‌ای که در تولید داشتیم، بود و متأسفانه فقدان یک برنامه‌ریزی دقیق و نبود فرصت کافی در تولید مجموعه‌های نمایشی موجب شتاب‌زدگی و افت کیفیت می‌شود که این معضل دامن‌گیر بسیاری از مجموعه‌های تلویزیونی بوده که باید راه‌حلی جدی برای آن پیدا کرد».

پایتخت به فصل پنجم رسید. این بار گروه سازنده این مجموعه به ترکیه سفر کردند و پرسش‌های بسیاری درباره چرایی تبلیغ مناطق گردشگری ترکیه و همکاری این مجموعه با سازمان اوج مطرح شد.

تنابنده در گفت‌وگویی با «شرق»، این موضوع را که ساخت فصل پنجم سفارشی است، تکذیب کرد و درباره حمایت سازمان اوج از این سریال گفت: «چیزی که در این فصل زیاد می‌شنویم، این است که چقدر همه‌چیز باز است و راحت همه‌چیز گفته می‌شود. ما خودمان هم از اینکه نقد مردم دقیقا به چه بخشی از سریال است، حیرت کرده‌ایم. اینکه اوج کمک کرده یا جلوی ما را گرفته است، همه اینها به جبهه‌های سیاسی الکی که درباره ماجرا گرفتند، برمی‌گردد. ما یک‌سال‌و نیم پیش قرار بود اثر سینمایی «پایتخت» را بسازیم و با داغ‌شدن ماجرای داعش، ایده جدیدی به ذهن‌مان رسید. این چیز عجیبی نیست. برای «پایتخت» واجب بود که وارد یک محیط جدید و جذاب شود و ازآنجایی‌که خانواده مبحث «پایتخت» است، خانواده را در موقعیت‌های مختلف گذاشتیم و چه موقعیتی جذاب‌تر از اینکه آنها ناخودآگاه وسط جنگ گرفتار شوند. به دلیل نوع قصه‌ای که داشتیم، به سراغ سازمان اوج رفتیم و انصافا هیچ گروهی در کار ما دخالت نکرد که به قصه سریال سمت‌وسوی دیگری بدهد. هرچند که براساس فشارهایی که دلواپسان داشتند، بخش‌هایی از سریال سانسور شد؛ اما فشاری از جانب تلویزیون و اوج روی ما نبود».

حالا سریال «پایتخت» به فصل ششم رسیده؛ سریالی که همواره با فرازونشیب‌هایی در چگونگی ساختش روبه‌رو بوده است. گاهی اولویت مدیران تلویزیون نبوده، گاهی مشکلات مالی تولید را به تعویق انداخته و ناگزیر به متن آسیب رسانده است و در بسیاری از مواقع به گفته سازندگانش سانسور همه معادلات را برهم زده است. سریالی که به گفته سیروس مقدم، کارگردانش، شاکله‌اش بنیاد خانواده و حول محور این جامعه کوچک (خانواده) شکل گرفت و مسائل اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی و... حول این خانواده به مسائل جامعه ارتباط دارد؛ در واقع خانواده یک نمونه کوچک کل جامعه است.

فصل ششم «پایتخت» در حالی روزهای پایانی پخش را سپری می‌کند که بیش از هر زمان دیگر در ورطه نقل‌قول‌ها و کامنت‌های جناح‌های سیاسی افتاده. شوخی‌های این سریال و عنوان سندروم دست بی‌قرار در روزهای گذشته فضایی دوقطبی را در فضاهای مجازی ایجاد کرده و بیش از هر زمان دیگری از این شوخی، برداشت‌های سیاسی شده است؛ اما اعتراض شدید بازیگران این سریال به سانسور بیش از حد، بعد از پخش هر قسمت، هم از دیگر حواشی فصل ششم «پایتخت» بود؛ موضوعی که کم‌وبیش در سال‌های گذشته نیز درباره ساخت این مجموعه به آن اشاره می‌شد و بعد از اظهارنظر بازیگرانش، سیروس مقدم در گفت‌وگویی با بیانی متفاوت‌تر از همکارانش به سانسورهای سریال اشاره کرد. به تعبیر او «برداشت آدم‌ها از واژه سانسور متفاوت و متنوع است و تنها سانسورهای قسمت هشت سریال، باعث دلخوری عوامل شده است». «پایتخت» بعد از گذشت ۱۰ سال، بنا بر آمار ازجمله سریال‌های پربیننده رسانه ملی است؛ اما از این واقعیت هم نمی‌توان گذشت که سریال پربیننده «پایتخت» هم بعد از گذشت سال‌ها از زمان آغاز، بیش ازهر زمانی نیازمند قصه و فیلم‌نامه مستحکم‌تری است.

زیر آسمان فیروزه‌ای

نگاهی به فیلم «Jojo Rabbit»

هیتلر در گذشته‌ای دور از دسترس

• محمدعلی افتخاری: فیلم «Jojo Rabbit» سعی دارد با نگاهی شوخ و شنگ قصه هیجان کودکانه یوهانس بتزلر و ذوق‌وشوق او برای همراهی با هیتلر و دارودسته‌اش را به مسئله‌ای اجتماعی پیوند بزند؛ ازاین‌رو به نظر می‌رسد که هدف اصلی فیلم‌نامه برای گسترش و رنگ‌آمیزی روایت، تأکید به پیرنگ فرعی فیلم و سرگذشت حزن‌انگیز شخصیت‌هایی مثل السا و همین‌طور مادر یوهانس است. انرژی احساسی و ترحم‌برانگیز فیلم از حضور پررنگ؛ اما پنهان دختر یهودی که در خانه یوهانس پناه گرفته، تأمین می‌شود و در واقع رابطه میان این دو شخصیت چارچوب اصلی را روایت می‌کند؛ رابطه‌ای که به‌درستی در مسیر آشنایی، نفرت، مبارزه و در نهایت دوستی و رهایی شکل می‌گیرد. تایکا وایتیتی زمینه این فرایند را مبتنی بر دشمنی نژادپرستانه هیتلر که بخش عمده‌ای از جنایت‌های ضدانسانی او است، ترتیب داده و حضور ننگین یک دیکتاتور بزرگ را در تاریخ جنگ‌های جهانی نمایان کند و بدیهی است که چنین انتخابی با تأکید بر روح انسان‌دوستانه و عواطف کودکانه جوجو و السا، تماشاگر را برای همدردی با شخصیت‌ها و به‌ویژه مسئله اجتماعی فیلم آماده می‌کند؛ اما باید دید که نتیجه فرایندی که تایکا وایتیتی سعی دارد از طریق آن به بازسازی گوشه‌هایی از جنگ جهانی دوم بپردازد؛ تا چه اندازه در خدمت نکوهش رفتار نژادپرستانه هیتلر است. به بیانی دیگر فرایند «خاطره‌سازی» جنگی عظیم چه پیامدهایی برای تماشاگر امروز دارد؟

از ساخت و پرداخت فیلم‌نامه و همین‌طور شیوه کارگردانی در طراحی موقعیت‌های کمیک پیداست که روبنای ظاهری فیلم «Jojo Rabbit» در مرز میان یک بازسازی کنایه‌آمیز و شرح واقعه‌ای هولناک حرکت می‌کند. استفاده از تکنیک بازسازی در روایتگری پدیده‌ای مثل جنگ ممکن است خطر خاطره‌سازی را به همراه داشته باشد. وقتی در جمع خانواده از خاطرات کودکی یاد می‌کنیم، به‌نوعی حسرت ازدست‌دادن یا خوشحالی گذشتن از زمانی به زمان دیگر را به روایتی قابل شنیدن تبدیل می‌کنیم. در این‌گونه روایت‌ها، قصه‌گو با آگاهی تمام از گذشته‌ای سخن می‌گوید که دیگر در دسترس نیست. حکایت‌های تمثیلی نمونه بارز این‌گونه روایت‌هاست که در پیوند با مفهوم پیچیده‌ای به نام «تاریخ»، در لفافی پندآموز و اخلاقی ارائه می‌شوند و گستره روایت را به یک ایدئولوژی پنهان محدود می‌کنند. فیلم «Jojo Rabbit» با استفاده از تکنیک بازسازی، نژادپرستی دستگاه فکری هیتلر را به خاطره‌ای دور از دسترس تبدیل می‌کند و فرایند قصه‌گویی را به دام خاطره‌سازی می‌کشاند. فیلم‌نامه «Jojo Rabbit» به‌خوبی تماشاگر را با جوجو و داستان زندگی او همراه می‌کند و موقعیت‌های جذاب درام را در زمان نیاز ارائه می‌دهد. نویسنده درحالی‌که به‌راحتی می‌توانست سکانس ابتدایی فیلم را از تعلیقی سینمایی لبریز کند و از انرژی تماشاگر برای تشخیص هیتلر «واقعی» از هیتلر بازسازی‌شده شوخ کمال استفاده را ببرد، با انتخابی به‌موقع (که در راستای تأکید بر بازسازی عمل می‌کند)، تماشاگر را متوجه ذهن جوجو و آرزوی کودکانه و موقت او می‌کند. جوجو یک هیتلر خیالی دارد که با اشتیاق از او فرمان می‌گیرد. شخصیت‌های فرعی که فیلم «Jojo Rabbit» را در پیشرفت پیرنگ کمک می‌دهند، نیز حضوری به‌موقع و به‌اندازه دارند. در میان شخصیت‌های فرعی، این دختر یهودی است که به‌نوعی همراه پنهان یوهانس بتزلر است و با حضورش، موضوع اصلی فیلم را شکل می‌دهد. به‌هرصورت با وجود اینکه فیلم‌نامه با انتخاب کودکی ۱۰ساله به‌عنوان کانون احساسی روایت و رعایت قواعد سرگرمی‌ساز هالیوود، به فیلمی جذاب و تماشایی تبدیل می‌شود؛ اما آنچه فیلم «Jojo Rabbit» را در کنار دیگر آثار مشابه متفاوت جلوه می‌دهد، موضوع آن است؛ موضوعی که یک پدیده شوم و ضدانسانی را مطرح می‌کند. حال نکته اینجاست که آیا می‌توان فیلم «Jojo Rabbit» و تأکید بر بازسازی هجوآمیز نژادپرستی هیتلر را به‌عنوان یک کنش «ضد جنگ» از کارگردان فیلم پذیرفت؟ وقتی یک رویداد خشونت‌بار مثل جنگ به واقعه‌ای تاریخی تبدیل می‌شود، دامنه روایت‌های گوناگون از این واقعه را به دام قضاوت‌های احساسی می‌کشاند و به‌تدریج رنگ‌وبوی واقعی خود را از دست می‌دهد و به دام چیزی شبیه حکایت‌های پندآموز می‌افتد. در اینجا منظور این نیست که چرا وایتیتی برای تعریف قصه‌اش لحنی طنزآلود برگزیده یا چرا شخصیت اصلی کودکی ۱۰ساله است؛ بلکه نکته درخورتوجه شیوه‌ای است که تماشاگر را در مواجهه با فیلم «Jojo Rabbit» به سطحی از روایت نزدیک می‌کند که خاص داستان‌های دور از دسترس و پیام‌محور است. خاصیت این فرمول روایی درست شبیه قاب‌گرفتن یک عکس خاطره‌انگیز و چسباندن آن به دیواری است که گاهی نگاه اهالی خانه را برمی‌انگیزد و آه و افسوس آنها از گذشت زمان را به خود جلب می‌کند. از طرفی باید پذیرفت که اگر امروز در بازگویی قصه جنگی عظیم، نیروهای نظامی یک کشور، به هر شکلی برتر از دیگری جلوه کنند، این خود یک ایدئولوژی نوین است. نوعی ملی‌گرایی که به دنبال برتری خود از دیگران است. در نتیجه با وجود اینکه تماشای سرگذشت جوجو و السا در فیلم «Jojo Rabbit» حال‌وهوای نشاط‌برانگیز و احساسی را رقم می‌زند و سخت می‌شود از دیدن دنیای هیجان‌انگیز جوجو در حضوری شیرین و دل‌انگیز چشم‌پوشی کرد؛ اما به همان اندازه نمی‌توان ناسازگاری کنش شخصیت‌ها با موضوع اجتماعی و سیاسی فیلم را نادیده گرفت و فقط به بازسازی خاطره‌ای با لحن کنایه‌آمیز و کمیک اکتفا کرد.